

شعرهای کهن و پیش از این در این کتاب به تفصیل درج شده است و در این کتاب به تفصیل درج شده است و در این کتاب به تفصیل درج شده است



ارزش احساسات

دنباله شماره پیش

آهنگ شعری در این اسلوب شبیه بود باهنگ زنگوله هائی که دهاتی ها بگردن گاو و الاغ می بندند.

یعنی صدائی که در روی فضا رها میشود، بدون اینکه انسان در ترکیب آن دخالت داشته و بمناسبت مقصود و احساسات خود اظهار سلیقه کرده باشد.

در این طرز ساختمان (که اوزان را کاملاً مخدود می ساخت و از آن مقدار که بود تجاوز نمی کرد) يك مایه معین بشعر داده می شد که شاعر وظیفه نداشت از آن احترام کند. مثل اینکه در موسیقی شاکردی که درس اول خود را گرفته است انت های گام را بترتیب منظم و طبیعی که دارند، یکی پس از دیگری، تکرار کرده، در این صورت نتواند هیچگونه آهنگ (Ton) مخصوصی را که منظور باشد ایجاد کند. اینحالت برای هر قطعه از اشعار قدما که بیک وزن سروده شده بود وفق پیدا می کرد. ولی قدیمی ها این طرز ساختمان را می پسندیدند، بطوری که اشاره رفت احساسات آنها باسادگی آنها مربوط شده و حالت بچه های خرد سال را داشتند که تکرار صدا در گوش و حواس آنها زنده نبود و حوصله آنها را از سرشان بدر نمی برد. بلکه در بعضی نقاط دنیا

قیدهای دیگر بر این قید، بمناسبت بیکاری و تفنن شعرا، افزوده می‌شد. مثلاً در ادبیات مابعضی شعرای لفاظ و تصنع کار قافیه را دوبرابر کرده از آن حظ مضاعف می‌بردند. دیگران هم آنرا تحسین میکردند. زیرا که مطابق رشد تاریخی خود قادر نبودند که بخامی و بیمزگی کار خود پی برده باشند. ادبیات آنها از سرچشمه زندگانی شان آب و رنگ می‌گرفت. خام و نارس بود. آن شعرها خشت‌های اول این بنای دنیائی بودند. شعرا نمی‌خواستند وزن‌های شعری‌شان را، چنانکه مایحتاج دیگر زندگانی‌شان، پس و پیش کنند و بصورت دیگر درآورند.

ا دامنهٔ پس و پیش شدن این وزن‌ها در نزد شعرای کلاسیک قدیم وسیع نبود اگر می‌خواستند بمناسبت موضوع خود بآن وسعت بدهند، مثلاً دو موضوع متفاوت عاشقانه و جنگی را در وزن‌های مناسب بیان کرده باشند. جز چند شکل معین و محدود چیزی بدست نمی‌آوردند. نمونهٔ این شکل‌ها در ادبیات ما (که البته زیبایی مخصوص خود را داراست) زیاد است. از مغنی نامه حافظ گذشته، وزن معروف به بحر تقارب برای موضوع‌های جنگی استعمال شده.

برعکس برای موضوع‌های عاشقانه و محزون وزن‌هایی که چندان ضربه نیستند یعنی ضربات صدا از هم دور، و در عوض کشش‌هایی که بیان حالت میکنند در آنها زیاد است. مثل بیشتر وزن‌هایی که حافظ شاعر معروف غزل‌های خود را در آن بیان کرده است. برای اینکه احساسات مختلف را می‌خواهد ادا کرده باشد مجبور شده است که بیک وزن اکتفا نکند.

ا اما اگر از وزن رنگی ورقص آور کتاب مخزن الاسرار نظامی کنجوی که بهیچ رو مناسبت با مقام بند و حکمت ندارد، بگذریم، همین طور از این حکایت که چقدر شعرای مقلد به تقلید از او راه را گم کرده اند حرفی بمیان نیاید، وزنی که موضوع عشق خسرو و شیرین او با آن بر داشت شده است وزن مناسب تری است برای بیان یک داستان عاشقانه. این وزن از قدیم هم سابقه داشته است.

با وجود این حالت یکنواخت داستان دلپسند نیست و آهنگ مناسبی را که شاعر بنابر حالات و احساسات مختلف خود (بویژه در داستان سازی که مجالس و اشخاص متصل عوض می شوند) لازم دارد نتوانسته است بدست بیاورد. برای اینکه شاعر وظیفه دارد که چنانکه رسم است داستان را با يك وزن تمام کند.

در نتیجه شاعر نمیتواند آرهنی لازم را بنابر حالات و احساسات مختلف وقتی که از يك وزن معین پیروی میکند، بآثر شعری خود داده باشد.

از این گذشته الفاظ را هم (بیشتر در موقعی که قافیه واقع میشوند) از اثر موزیکی خود انداخته است، چیزی که هست شاعر از دائره که قدیمی ها معین کرده اند پا بیرون نگذاشته یعنی ذوق و احساسات خود را اسیر و مقید داشته است.

اگر بزمینه کار در ادبیات خودمان نگاه کنیم این اسارت است که آن را نظیر بعضی اسارت های دیگر هنری شعرای ما، مثل اینکه از چیزی سایه اش را حس کنند، حس کرده و باندازه فهم ابتدائی و ساده خود در راه چاره آن برآمده اند. بعد بمناسبتی ترجیح بند مستزاد مسمط و امثال آن را برای اینکه بحالت طبیعی نفسی بکشند و وزن با احساسات و معانی خود داده باشند اختراع کرده اند.

ولی هیچکدام از این اختراعات از نجیب اسارت اصلی را نتوانسته است پاره کند. (۱)

این تقیصه جسم و بنیان اشعار قدیم را می خورد و در اثر شعری هر زمان لیزابه مقدس خود را، که می بایست بآن احترام بگذارند، باقی می گذاشت.

در هر جا با کم و بیشی اختلاف ادبیات دنیائی از این بلا که محصول ملوک - الطوائفی بود سهم می برد. وقتی که ورهاردن بروی کار آمد می بایست دچار این طوفان باشد. زیرا که اروپا از دنیا جدا نبود. ادبیات آن سرزمین هم مراحل ابتدائی و طفولیت و سادگی خود را پیموده بود.

اشعار یونانی و لاتینی از روی مقدار های هجائی مقیاس معین داشت. آن

آزادی که منظور است در آنها نبود. بعد ها هم که صورتهای دیگر وزن های شعری اروپائی بخود گرفتند. مثل شعرهای عروضی (Rythmique) در انگلستان و شعرهای هجائی (Syllabique) در فرانسه گرهی را از کار باز نکردند. اولی بنابر تمدید صدا بوجود آمد. دومی بنابر مقدار کلمات. ولی بر حسب فهم موزیکی شکل تازه جلوه نکرد و در دسترس شعرا واقع شد. حتی وزن های مخلوط و متفاوت در اندازه خود کلاسیک و هر آزادی شعری که در نظر بگیریم، بطوری که می بایست این سد کهنه را نشکست تا اینکه دوره جدید که دوره ماشین و کار است زندگانی تند و مثل ماشین را بوجود آورد. سلیقه و ذوق و احساسات عمومی را وضع استحصال در زندگانی اجتماعی عوض کرد. چون هر چیز با ارزشی نوین بروی کار آمد، وزن های شعری هم که چسبیده بزنگانی مردم بودند ارزش قدیم خود را از دست دادند. آن اسلوب ها که دلپسند شعرای کلاسیک بود نظر بعضی از شعرای باهوش اروپا را جلب نکرد.

شاعری که بازنگانی جدید آشنا بود خواست که طبیعی تر و تندتر شعر بگوید نه اینکه برای وزن های خنک و یکنواخت و قافیه های فلج کننده که بمناسبت معنی موزیک پیدا نمی کردند معنی و احساسات خود را فدا ساخته باشد.

شعرای قدیم (اگر چنانچه آثار شعری آنها از نقطه نظر وزن و ارتباط آن با احساسات و حالات مختلف تجزیه و تطبیق شود) بطوری که دیدیم، آزادی حرف زدن را به قواعد نقلی (Traditionnel) فروخته بودند.

بسیاری از اوقات احتیاج داشتند که مطالب شعری خود را تمام کنند ولی قافیه و الفاظ تمام نشده. بلکه بواسطه يك مجبوریت بیجا و بی مناسبت، وقتی که در وسط بیتی یا مصراعی بودند، تا آخر بیت یا مصراع را مجبور میشدند که پر کنند. معلوم است از چه چیزها. برای اینکه مقدار های هجائی یا مقدار های صوت و کلمات با هم وفق پیدا کنند. شاعر یکدسته لفظ را مصالح کار خود میساخت. بعد آنها را بشکلی که زنده نباشد. با مراقبت کامل، و گاهی با زحمت های زیاد در شکم و سوراخ

های مطلب می گنجانند . و همین طور بعکس . در موقعی که میخواستند مطلب شعری خود را تمام نکنند فقط هنر شاعر در خوب بازی کردن این رل بود که چطور جواب وزن و الفاظ زیادی را بدهد .

معلوم است این رویه و طرز کار در جلوی چشم شاعری مثل **امیل ورهارن** که در دوره ماشین و مبارزه و کار و ترقی روز افزون تکنیک و علوم طبیعی و اهمیت آرمنی و دگر زندگانی میکرد ارزشی نداشت . بلکه او بکاریکاتور مسخره و سستی نگاه میکرد . زیرا که از هر راهی میتوانست ذوق خود را تکمیل کند :

ترقی آرمنی از یک طرف (از راه شنیدن موزیکهای مختلف) قدرت تشخیص موزیک کلام و معنی را در او مرمت میکرد و باو یاد میداد که چطور انتظام وزن را بمناسبت معنی حفظ کند و نکته های باریک این تجدد را در شعر خود بگنجاند . عبارت دیگر بتوسط انتظامی معنوی در شعر (که مطابق آن به نسبت معنی وزن و مقدار های متفاوت آن اندازه گیری میشود) بوزن های طبیعی خود را نزدیک کند . در نتیجه آرمنی لازم را در اثر شعری خود بوجود بیاورد .

دگر هائی که نقاش ها بوجود میاوردند (و جریان اثر کاریکاتورسازیه در ضمن آن) مخصوصاً با طرز های مختلفی که هر کس در کار خود داشت شاعر را بطرف تشبیهات اصلی و حالات و حرکات طبیعت و مضافات آن میکشید .

اگر از بعضی جهات (که موزیک شعر بوده باشد) شعر آزاد **ورهارن** کم و بیش دارای نقصی دیده شود منافی نظر او نخواهد بود . او باخیلی مزایا که از خصوصیات ادبیات معاصر است توانست نزدیک شود و خواست که بدرخواست های زندگانی زمان خود جواب بدهد . شاعری باشد که هر طور احساساتش می طلبد و باو می گوید بگو شعر بگوید .

باین ترتیب آثار شعری خود را با ارزشی که میبایست حائز آن بوده باشد بوجود بیاورد . زیرا که او محکوم وضعیاتی تاریخی بود که بزندگانی او رنگ و رو

میداد. همانطور که شعرای مسلط و زبر دست ما محکوم بوده اند و مفاد این شعر که شاعر میخواهد عاریت هیچکس را قبول نکند و بگفته دل خودش شعر بگوید دلیل دلیل ساده این محکومیت واقع میشود (۱) تسلط فکر های خارجی و وضعیت تاریخی بلژیک را در این زمان نمیتوان از نظر دور داشت. از همین راه شخصیت **ورهان** را میشود پیدا کرد. او از آن شعرائی بود، که اگر زمان تاریخی آنها با آنها اسلوب و طرز فکر تازه را بدهد، از آن روگردان نشده، احساسات خود را از روی نادانی یا برای گذران معاش خود با چیز های کهنه و گفته شده پیشینیان وفق نداده اند. برای اینکه بگویند ما شعرائی هستیم که، چون از دائره که قدیمی ها کشیده اند یا بیرون نگذاشته ایم، راه راست و درست را رفته ایم.

۴ آنهاست که اینطور راه میروند بیک جا مانده و از رمق افتاده اند. این طریقه راه رفتن نیست طریقه پرت شدن بطرف قبر است. آنها پاسدانان قبرستانهای مملو از مرده اند. بوی انهدام را میدهند و زمان های معین بادست نیرومندان خود آنها را کوفته و برباد میدهد. شباهت دارند بعبار های کدر که روی خرابه های قدیم نشسته و باندک بادی بر طرف میشوند و بقای آن آثار قدیمی را هم ندارند.

راه راست را نیازمندی های گوناگون زندگانی در هر زمانی بگویندگان و بهر هنر پیشه میدهد.

رتال جامع علوم انسانی

ورهان پیش از همه چیز بزنگانی و نیازمندی های آن نظر داشت. فقط چون او شاعری بود که در دوره کار و ماشین و سرعت ناشی از آن بسر می برد خصایص این دوره را بطرز کار خود اضافه کرده است.

از همین راه است جلوه یکایک آثار او. یعنی در رأس همه چیز ها شکل زندگانی است که بر ذوق و احساسات او فرمانروائی میکند.

چسبیدگی این زندگانی با همه خوب و بد آن با احساسات و طرز زندگانی

(۱) عاریت کس نپذیرفته ام آنچه دلم گفت بگو گفته ام

شاعر بشکلی است که بدون زندگی و خنکی صنعت و طبیعت زندگانی را با هم آمیزش
میدهد. بطوریکه توانسته است در یکی از قطعاتش با اسم آياك (à pâques) شعر خود را
باترانه عامیانه چنان ترکیب بدهد که تفاوت معنی و کلمه جلوه شعری آن را از میان
برد و احساسات مختلف باسانی با هم سازش یافته باشند.

زیرا که این سازش از سبک افاده مرام او است که بمناسبت اوضاع و طرز
زندگانی اجتماعی در زمان او اینطور قابلیت ترکیب و بستگی پیدا کرده است.

